

قصه گل سرخ

داستان عاشقانه الهام بخش شازده کوچولو

کانسوئلو دو سنت اگزوپری

شهرزاد بیات موحد



ننتماهی پریس

درباره نویسنده



کانسونلو دو سنت اگزوپری «قصه گل سرخ» را در سال ۱۹۴۵ میلادی نوشت. او در سال ۱۹۷۶، سی و پنج سال بعد از مرگ همسرش، بی آنکه داستانش را چاپ کرده باشد، درگذشت. سال ۱۹۶۶ دست نوشته مهر و موم شده را استاد دانشگاهی پیدا کرد که در حال پژوهش زندگینامه جدیدی از همسر او بود. کتابی بسیار پرفروش که انتشارش در فرانسه، شور و هیجانی میهنی برپا کرد. این کتاب به شانزده زبان ترجمه شده است ...

فصل یکم

بوئنوس آیرس، ۱۹۳۰



۱۰۸

هر روز صبح روی عرشه، ریکاردو بی‌ینز^۱ نوازنده پیانو که دست‌هایی شبیه بال‌های کبوتر داشت، توی گوشم می‌گفت «کانسولو تو زن نیستی.» من می‌خندیدم و گونه‌هایش را می‌بوسیدم، و سیل درازش را که گاهی مرا به عطسه می‌انداخت عقب می‌زدم. بعد او همه تشریفات و تعارفات اسپانیایی را به‌جای می‌آورد، به من صبح به خیر می‌گفت، از رویاهایم می‌پرسید، تشویقم می‌کرد که از این روز نو سفر به بوئنوس لذت ببرم و هر روز از خودم می‌پرسیدم احياناً منظور دون ریکاردو از این سلام و احوالپرسی کوتاه صبحگاهی چیست؟

دست آخر برافروخته از او پرسیدم: «پس من فرشته هستم؟ جانور؟

وجود ندارم؟»

ساکت شد و آن چهره نقاشی‌های ال گرکو^۱ ماندش را چند دقیقه‌ای به‌سوی دریا برگرداند. بعد دست‌های مرا در دستانش گرفت.

«پس فرزندم، می‌دانی چه‌طور گوش کنی؛ این خوب است...، چون در تمام مدتی که در این کشتی بوده‌ایم، از خودم می‌پرسیدم که تو چه هستی. می‌دانم آنچه را که در درون توست دوست دارم، اما از این گذشته می‌دانم که تو یک زن نیستی. شب‌های بسیاری را تا صبح با فکر آن سپری کرده‌ام و بالاخره دست به کار شدم. من بیش‌تر از آنکه نوازنده پیانو باشم، آهنگساز هستم و فقط با موسیقی می‌توانم احساسم را بیان کنم، یعنی آن چیزی که تو هستی.»

با آن ظرافت کاستیلی^۲ که به خاطرش آن قدر در اروپا مشهور بود، در پیانوی توی سالن کشتی را باز کرد. من گوش کردم. قطعه‌ای که می‌نواخت بسیار زیبا بود. اقیانوس آهسته‌ما را بالا و پایین می‌برد و موسیقی را طولانی‌تر می‌کرد، و بعد هم، مثل همیشه شروع کردیم به تعریف کردن از شب‌های بی‌خوابی‌مان و تازه‌ترین پرسه‌ها در افق، چون گه‌گاهی دریا منظره‌گذرایی از فانوس دریایی، جزیره و یا کشتی دیگری را آشکار می‌کرد. متوجه شدم که سلام و احوالپرسی کوتاه بی‌ینز دیگر هیچ‌وقت آزارم نخواهد داد، حالا که به زبان موسیقی بیان شده بود، و من پیش مسافران دیگر روی عرشه ماسیلیا^۳ رفتم.

اروپایی‌هایی سوار بر کشتی بودند که کارمندان آژانس‌های مسافرتی

۱. EL Greco: نقاش اسپانیایی

2. Castilian

3. Massilia